

سفرنامه اردوی جهادی نوروزی

دستنویشته / واقعیاتی از یک اردوی جهادی

خوشا بر احوال سید علی که اینگونه سربازانی دارد

به قلم اسماعیل احمدی / منبع : salehin.ir



تاریخچه:

از سال 81 وارد اردوهای جهادی شدم آن زمان به اندازه ی انگشتان دو دست گروه جهادی بود که اسم و رسم آنها را پیشکسوتان می دانند و برگزاری اردو کاری بسیار سخت و طاقت فرسا بود اما نفس گرم ولایت در 17 اردیبهشت 79 که دستور تشکیل بسیج سازندگی را ابلاغ فرمودند اندک اندک قطره ها را مجتمع نمود تا آنکه دریایی از گروه های جهادی تشکیل شده و امروز به قول مسئولین بسیج سازندگی 3هزار گروه جهادی داریم و آنچه مهم است اینکه در هر استان ده ها گروه در ایام نوروز و تابستان فعالیت متمرکز دارند و در طول سال نیز برخی از گروه ها در کنار کار و درس شان، پیگیری امور محرومین را در صدر فعالیت ها و برنامه های زندگی خویش قرار داده اند لذا امروز اردوی جهادی نه یک برنامه برای پر کردن یا غنی سازی اوقات فراغت که یک نقشه ی زندگی برای ساختن جامعه ی آرمانی و الگوست برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی ...

یک گروه از هزاران:

ای کاش زمان، مجال می داد تا حداقل ثانیه ای را در هر اردو حاضر می شدم و قلم، توفیق می یافت تا در عظمت مجاهدت فرزندان روح الله، سطری و جمله ای می نگاشتم لیک نوروز امسال را نیز افتخار داشتم تا در کنار «منتظران خورشید» به عباد الله خدمتی کنم و به یاد شهیدان شاهد، مشاهدات خویش را از جهاد و هجرت سربازان ولایت بنگارم تا رسانه را به خدمت گمارده و این فرهنگ اسلامی را که «اگر صبح کردی و یاد برادر مسلمان نبودی حتی در زمره ی مسلمین نخواهی بود» در جامعه ترویج دهم شاید این قلم، یک رزمنده را به جبهه جهادی افزون نموده و نظام فقر و تبعیض را ریشه کن نماید.

آغاز جهاد:

انتظار آن بود که همچون سایر برنامه های معمول، حداقل دو سه ساعتی اتوبوس دیرتر حرکت نماید لذا با خود گفتم طوری بروم که خیلی معطل نشوم. نیم ساعت دیرتر از موعود، سر قرار حاضر شدم که دیدم اتوبوس مهیّای عزیمت است و گویا این نیم ساعت هم نه از باب تأخیر که من باب بار زدن و سایل و تجهیزات است از سیستم صوت تا وسایل آموزشی و فرهنگی تا قلم و رنگ تا کامیونی که حامل 10 چشمه سرویس بهداشتی کانکسی بود و البته 5 دستگاه تویوتا وانت که همه جور جنسی را از یخچال و گاز تا البسه و لوازم التحریر و ... را که هدایای مردمی بود می شد در آنها یافت. مبدأ تهران و مقصد جهادگران دزفول بود و من هم متعجب که مگر دزفول هم منطقه محروم دارد؟! چون لااقل 70 یا 80 بار به پایتخت مقاومت ایران (دزفول) سفر نموده ام و همیشه عاشق پاکی و طراوت و رودخانه ی زیبای دز و مردمان پاک سیرتش بوده ام. اما خب! این گروه جهادی را هم می شناختم و می دانستم که همیشه دنبال آخر دنیای اند برای یافتن یک منطقه ی محروم.

آری عجب حسن انتخابی بر آغاز جهاد منتظران خورشید رقم خورد. آنان به یاد محلّ اعزام رزمندگان لشکر 27 حضرت رسول(ص) که همیشه از دو کوه به خط مقدم عزیمت می نمودند این پادگان عشق را نقطه ی آغاز هجرت خویش انتخاب کردند «دو کوه السلام ای خانه عشق...» با این تفاوت که 28 اسفند 93 پس از سالها بار دیگر محوطه ی خالی گردان

ها شاهد حضور 72 جهادگری بود که با رجزخوانی و به صف صف مهبای عملیاتی متفاوت بودند ... ای کاش حاج منصور ارضی آنجا بود تا این مصرع را اصلاح می کرد «دو کوهه! گو که گردان ها کجایند ...» و می خواند: «دو کوهه! بین که گردان آمده است...» و زایران سرزمین های نور نیز اطراف جهادگران اجتماع کرده بودند و نظاره گر شور و نشاط معنوی و آمادگی جسمانی بچه های جهادی بودند که چگونه اینگونه با عشق و علاقه ی وافر و انگیزه ی وصف ناپذیر، نه عازم شمال و دریا و تفریح در ایام نوروز که به دور از اهل و عیال و با کندن از راحتی و آسایش؛ در راه عزیمت به روستاهایی دور افتاده اند که از امکانات اولیه ی حیات نیز محروم اند ... مرحبا بر این رنگ الهی و مردان خدایی و زنان آسمانی که شادی و بهجت خویش را با گستراندن سفره ی هفت سین با اهالی روستاها تقسیم می کنند تا ثواب شان ضرب شود و ذخیره ای برای سرای عقبی ... کمی که فکر می کنم یقین می دانم که اینان مصداق آن آیه ی شریفه اند که فرمود «طوبی لکم و حسن ماب...»

روستاهایی نزدیک آسمان:

همانطور که در تاریخچه آوردم 13 سالی است که توفیق همنشینی با جهادگران را داشته ام و تمام استان های کشور را دیده ام اگر چه این ارتفاعات را در کردستان و لرستان و ... دیده بودم لیک نه اینگونه صعب العبور و پر سنگلاخ و ناهموار و خطرناک و ... هیچ خودرویی را توان صعود نبود جز تویوتای دنده کمک دار که بتوانند شیب های 50 و 60 درجه را با پیچ های 360 درجه بالا روند و لاستیک های شان نیز نه یک راه هموار که روی سنگ های کوچک و بزرگ حرکت کنند و همین ویژگی ها بود که 3 خودرو را از کار انداخت و متوقف ساخت.

به نیکی یاد دارم که چون خودروی نخست بودم هر پیچ را که بالا می رفتیم 14 خودروی پشت سر را سر شماری می کردم تا از سلامت خودروها و جهادگران اطمینان حاصل کنم و هر پیچ هم که با موفقیت سپری می شد هدیه اش یک صلوات بود برمحمد و آل محمد ... 2105 متر ارتفاع از سطح دریا یک طرف، و از آن مهمتر کیلومترها حرکت در نوک قله ها یک طرف. حقیقتاً نمی دانم چه انگیزه ای در بچه های جهادی است که برای خدمت به خلق خدا که تفاوتی نمی کند سادات حسینی باشند در این مناطق دزفول و یا برادران و خواهران سنّی باشند در بلوچستان؛

سر از پا نشناخته و جان خود را نیز نادیده می گیرند و ترس برای شان جایگاهی ندارد به ویژه برای زنان و دختران که اگر خیلی از آنان حتی از بالا رفتن چهار پایه نیز پای شان می لرزد اما خواهران جهادی در این ارتفاعات خم به ابرو نیاورده و استوارتر از قبل به جهاد خویش ادامه می دادند ... خوب یادم می آید که همسر یکی از خواهران قبل از اردو می گفت: «نمی دانم چه سرّی است هر چه شما از خطرناکی راه و نوشتن وصیت نامه سخن می گوید، انگیزه ی همسرم برای شرکت در اردو بیشتر می شود» و آنجا بود که گفتم خوشا بر احوال سید علی که اینگونه سربازانی دارد که هر هجرتی دارند و جهادی که می کنند می گویند «ما از سوی ولایت آمده ایم و بس»

اجرای خدمت:

بالاخره پس از 9 ساعت طی طریق با نان و پنیری که ناهارمان بود به روستاهای منطقه «فداله عمران» رسیدیم و من که پیش از این سفری به این سرزمین داشتم خوب می دانستم که تا محلّ اصلی یعنی «احمد فداله» 5 یا 6 ساعت دیگر نیز راه باقی است تازه تا آنجا که خودرو می آید و گرنه تا آخرین روستا باید از توقف خودرو، نیم روزی سوار بر قاطر به آخرین روستاها بروی. این منطقه عشایر خیز جملگی سادات حسینی اند و از نسل سیّدالساجدین که از اردیبهشت تا مرداد را به قلّه ها کوچ می کنند و سایر اوقات نیز در منازل روستایی ساکن اند، منزل از منظر آنان یعنی یک اتاق که هم محلّ زندگی و خواب و میهمان و استراحت است هم آشپزخانه و انبار و گاه حتی محل نگاهداری مرغ و خروس. آوردن آب از چشمه ها در ارتفاعات که گاه سه ساعت را باید زنان و دختران روستایی با دبه های آب طی کنند و نداشتن سرویس بهداشتی و حمام و عدم برق و تلویزیون و تلفن و ... احادیث مفصلی است که در این مقال و مجال نمی گنجد مگر محدود روستاهایی که به نور خورشیدی، تنها دو سه ساعتی برق دارند و به لطف بسیج سازندگی دزفول و قرارگاه قرب کوثر، منبعی 8 هزار لیتری از آب را با لوله کشی از چشمه دارند و تعدادی هم به سرویس بهداشتی مجهّز شده اند و دیگر هیچ!

جهادگران که آمدند همه ی اهالی با معرفت روستاها به استقبال آمده بودند و این کار گروه جهادی را سخت تر می کرد. بالاخره کارها آغاز شد... ساخت 10 چشمه سرویس بهداشتی که اگر خودروی نیسان حامل دو سرویس را سیل نمی برد به 12 چشمه افزایش می یافت البته خدا را

شکر اگر چه تجهیزات عمرانی و برخی هدایای خریداری شده و حتی خود ماشین را سیل برد امّا راننده جوان زنده از آب بیرون آمد ... اجرای برنامه های متعدد فرهنگی و آموزشی برای افراد از خردسال تا سالخوردگان با فعالیت های متعدد و به ویژه جوایز مختلف که شادی کودکان و نوجوانان روستایی را در پی داشت... رنگ آمیزی و نقاشی و طراحی مدرسه روستا و صحن امامزاده هم طراوتی به محل تحصیل و عبادت اهالی بخشید ... دکتر عمومی و چشم پزشک و دکتر اطفال هم اگر چه شرایط جوی و باران و تگرگ های سیل آسا اجازه ی خدمت نداد لیک نجات جان مادر و به دنیا آوردن یک نوزاد آن هم از پدر و مادری که سید اولاد پیغمبرند، اقدام ارزنده ی این کمیته بود که قرار است به زودی میزبان 4 بیمار از آن دیار باشد که در بیمارستان های تهران مداوا کردند ... و ده ها اقدام دیگر که در صحیفه مانای الهی ثبت و ضبط گردید. اینها گوشه ای بود از همت آسمانی جهادگران در کمیته های فرهنگی، بهداشتی، آموزشی، مطالبات اداری، هدایا، روابط عمومی، پشتیبانی، هنری، ورزشی و کشاورزی برادران و خواهران.

اتفاقی قرمز:

خدا برای هیچ بنی بشری سختی و نگرانی را نیاورد که حقیقتاً صبر بسیار دشوار است. حتماً می گوئید چه شد که این بخش را اینگونه آغاز نمودم؟! آری همان شب اول باران های توام با بوران و تگرگ ، کارخود را کرد، بارانی که اهالی می گفتند طی 20 سال گذشته

بی نظیر بوده و موجب سیل در شهرستان های همجوار ما شده بود و 5 نفر را نیز به کام مرگ کشاند ... سیل از کوه ها روانه دره ها شد و رودخانه هایی که تا روز قبل می شد قطرات آبشان را نیز شمرد اینک به رودخانه های وحشی تبدیل شده بودند که گفتم حتّی نیشان پر از تجهیزات را با آن همه بار سنگین با خود روانه ی آب کرد. به چشم خود دیدم سگی را که تا قدم به آب گذاشت سیل خروشان او را برد، ریزش کوه را دیدم که جاده را پر از سنگ های بزرگ کرد، آب های روان را که با سرعت تمام از قله ها به درّه آمده و موج های خروشانی می شدند را کاملاً لمس کردم چون 11 ساعت پشت دو رودخانه ماندم و با سلام و صلوات و ذکر یا زهرا پس از چند بار دست و پنجه با مرگ، نجات یافتم، خانه ی سید جهانبخش را دیدم که سیل با خود برده بود و من از آن خانه خاطراتی داشتم از شبی که میهمان کرم این مرد بزرگ بودم و چقدر برای او ناراحت شدم که بزرگ فامیل بود

و چقدر از او درس آموختم که سر سوزنی خم به ابرو نیاورد... بگذریم که حتی شنیدم بخش هایی از راه ناهموارمان را نیز آب شکافته و راه را خراب کرده ام! آنجایی وضعیت برای مان قرمز شد که بنزین مان ته کشید، نفت مان برای گرمایش پایان پذیرفت، نان مان برای خوردن تمام شد، گازمان برای پخت و پز، هوا شد و ما ماندیم و ما... و این جمله ورد زبان بچه ها شد همان جمله ای که از پیراهن شهید تفحص شده یافته بودند که در کانال کمیل فکه نوشته بود «امروز پنجمین روز است که آب نداریم شهدا کنارمان آرمیده اند و خوشا به حال آنان که اکنون میهمان سیدالشهدا هستند و...» دیگر تاب نیاورده و رایزنی ها آغاز شد. چون بارش مجدّد باران و سیلی دیگر نزدیک بود و من نیز نمی توانستم نسبت به جان جهادگران بی تفاوت باشم لذا به هر دری زدیم تا وضعیت بحرانی منطقه را به گوش مسئولین برسانیم که در نهایت سردار شاهوارپور فرمانده سپاه خوزستان پیگیری را آغاز نمود و بالگرد هلال احمر به پرواز در آمد و ما نیز درنگ نکرده و توانستیم خواهران و تیم پزشکی را به دزفول بازگردانیم و اینگونه خیال مان تخت شود که اگر قرار است اتفاقی بیفتد برای برادران باشد که تحمل اش راحت تر است... اگر چه بحمدالله جملگی برادران را علی رغم آنکه حقیقتاً بی راهه هایی که آمده بودیم خیلی خراب تر و ویران تر شده بود به سلامت رسیدند و این نوروز نیز در تاریخ نوروز های جهادی مان جاودان شد.

آخر خط:

آری به فرمایش امام جمارانی مان «تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت را چشیده باشند» و ما نیز که اکنون هفته ای است از آن اردوی با صفا سپری شده جلسه ی آسیب شناسی اردوی مان را برای بررسی نقاط ضعف و قوت و شناسایی تهدیدات و فرصت ها تا رسیدن به راهکارهای راهبردی و عملیاتی با هدف دفع و رفع محرومیت های اساسی از این منطقه برگزار کرده ایم و در اندیشه ی تدوین چشم اندازی هستیم تا به میزان توان و تکلیف مان خدمتی کنیم به اهالی ثروتمند منطقه ی فداله عمران و احمد فداله تا صد البته فقر معنوی و اخلاقی و رفتاری و ارتباطی مان را که نتیجه زندگی شهری و تکنولوژی های باصطلاح مدرن روز و رسانه های خصوصی امروز که شبکه های اجتماعی و اینترنت است به ثروت مردمان روستا که صفا و صمیمیت و همدلی و احترام به بزرگتر و معنویت و توکل و خلوص است، برطرف کرده و ما نیز غنی و بی نیاز گردیم از غیر الله

ان شاء الله.